

پژوهشی در نسبت تفسیر العسکری (ع) به یازدهمین پیشوا

حجة الاسلام و المسلمین مهدی مردانی^۱

■ چکیده:

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، از جمله کتابهایی است که شخصیتها و اندیشمندان بسیاری درباره آن قضاوت کرده اند، نظرات و دیدگاههای متفاوتی پیرامون آن بیان داشته اند. با این همه، ولی کمتر اتفاق افتاده است که ادله و مستندات مخالفان و موافقان تفسیر بررسی شده و صحت و اعتبار آنها مورد ارزیابی قرار گیرد. از این رو مقاله حاضر در رویکردی نو، تلاش نموده تا علاوه بر نقل دیدگاههای دو گروه مخالف و موافق، ادله آنان را نیز مورد نقد و تحلیل علمی قرار دهد. اما عمده ترین دلیل کسانی که با انتساب تفسیر العسکری به امام (ع) مخالفت کرده اند، ضعف سند تفسیر است. آنان به استناد کلام ابن غضائری در «الضعفاء»، «محمد بن قاسم استرآبادی» و نیز دو راوی پس از وی را ضعیف دانسته و تفسیر العسکری را جعلی شمرده اند. همچنین ضعف محتوا و روایات نادرستی است که در این تفسیر وجود دارد، دومین دلیل مخالفان تفسیر است. از سوی دیگر، موافقان تفسیر در اثبات صحت انتساب آن به امام عسکری (ع) به دو مسئله استناد جسته اند که یکی ردّ تضعیفات ابن غضائری و دیگری اعتماد شیخ صدوق (ره) بر مفسر استرآبادی است. اما با توجه به مجموع مباحث و مستندات طرح شده، نظریه عدم انتساب تفسیر به امام (ع) مورد تأیید قرار گرفته است که البته با آنچه مخالفان تفسیر بدان قائل اند تفاوت دارد و مستندات جدیدی نیز برای آن ذکر شده است.

■ واژگان کلیدی: تفسیر العسکری، ابن غضائری، شیخ صدوق، مفسر استرآبادی.

■ مقدمه :

امام(ع) رسیده، بخشی از تفسیر را می نوشتند، لکن شیوه و سبک نگارش این کتاب به گونه ای است که گویا به انگیزه تفسیر قرآن نوشته نشده است و بیشتر آشنایی با معارف قرآن و جایگاه اهل بیت(ع) مد نظر بوده است، چنان که موضوع غالب احادیثی که در این تفسیر آمده، فضائل و مناقب اهل بیت(ع) است. علاوه بر آن که در برخی موارد ساختار کتاب نیز تغییر کرده و روایاتی طولانی و مفصل ذکر شده است

به گونه ای که گاه یک روایت چندین صفحه را در بر گرفته است. گفتنی است که این تفسیر تمام سور قرآن را در بر ندارد و تنها تفسیر استعاده، بسمله، فاتحه الکتاب و سوره بقره تا آیه ۲۸۲ را شامل می شود.

■ پیشینه کتاب

به طور کلی، یکی از مسائلی که در ارتباط با کتابهای مورد اختلاف، ضروری می نماید مسئله شناخت پیشینه کتاب مورد نظر است؛ چرا که وجود یک کتاب در آثار علمای متقدم و اهتمام آنان در ثبت و ضبط آن، خود مهمترین شاهد بر اعتبار آن به حساب می آید و هر قدر این سابقه پر

یکی از روشهای تبیین و تفسیر قرآن کریم - که نخستین شیوه تفسیر کتاب خدا نیز بوده است - تفسیر روایی یا مأثور است. در این شیوه که بر اساس احادیث وارده از پیامبر و امامان معصوم(ع) به تفسیر و توضیح آیات قرآن پرداخته می شود تفاسیر فراوانی به نگارش درآمده است. اما با گذر زمان و به سبب عوامل گوناگونی همچون رواج اسرائیلیات، افراطگری برخی مسلمین(اخباریون) و غیره بسیاری از این تفاسیر به آفت ضعف و جعل دچار گشتند. از این رو، پالایش و پیرایش تفاسیر مأثور و شناخت احادیث سره از ناسره به عنوان یک ضرورت مهم احساس گردید و بسیاری از این تفاسیر مورد بررسی و کنکاش علمی قرار گرفت.

یکی از این تفاسیر، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) است. بنا بر آنچه در مقدمه تفسیر آمده است، دو تن از موالیان آن حضرت به نامهای «علی بن محمد بن سیار» و «یوسف بن محمد بن زیاد» که هر دو اهل استرآباد بودند، در طول مدت اقامتشان در سامرا، هر روز خدمت

نشده است! تنها در اوایل قرن پنجم «احمد بن حسین غضائری» معروف به ابن غضائری در «الضعفاء» از این تفسیر نام برده است، اما وی محمد بن قاسم نسترآبادی را - که یکی از راویان اصلی تفسیر بوده است تضعیف کرده و تفسیر را جعلی دانسته است. این مسأله خود عاملی گردید که بعدها بسیاری از بزرگان شیعه نسبت به این تفسیر به دیده تردید بنگرند.

■ تفسیر امام (ع) در کتاب معالم العلماء

ابن شهر آشوب مازندرانی در کتاب معالم العلماء - که در واقع مستدرک فهرست شیخ طوسی است - تفسیری را به امام عسکری (ع) نسبت داده است. وی در ذیل نام «حسن بن خالد برقی» می نویسد:

«الحسن بن خالد البرقی، أخو محمد بن خالد، من کتبه تفسیر العسکری من املاء الامام (ع) مأه و عشرون مجلدة» (ابن شهر آشوب ۱۳۸۰: ص ۳۴)

اما این سخن با دو اشکال عمده مواجه گردیده است، از این رو برخی از صاحب نظران بر این باورند که تفسیری که ابن شهر آشوب از آن یاد

رنگ تر باشد و اندیشمندان بیشتری از آن یاد کرده باشند، آن کتاب از اعتبار و جایگاه علمی بالاتری برخوردار خواهد بود.^(۱) در این میان تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) نیز که مورد اختلاف نظر عالمان و بزرگان شیعه واقع شده است. از این امر مستثنا نبوده و نیازمند این شناخت است. بدین روی، این سؤال مطرح می گردد که پس از دوران امام عسکری (ع) چه کتابهایی از این تفسیر نام برده و آن را جزو آثار مکتوب امام (ع) معرفی کرده اند؟

گفتنی است در این باره، آن دسته از کتابهایی که به ثبت و ضبط تصنیفات و تألیفات پرداخته اند و در اصطلاح «فهرست» نام دارند مرجع و مصدر مناسبی هستند که مهمترین آنها به ترتیب قدمت از این قرار است:

۱. فهرست ابن ندیم؛ ۲. فهرست شیخ طوسی؛ ۳. فهرست نجاشی؛ ۴. فهرست شیخ منتجب الدین؛ ۵. معالم العلماء ابن شهر آشوب.

اما باید گفت نه تنها در کتب فهرست - غیر از کتاب معالم العلماء که توضیح آن خواهد آمد - بلکه در هیچ یک از کتب کهن نیز نامی از این تفسیر برده

کرده، غیر از تفسیر موجود است. زیرا
 اولاً راوی تفسیر نام برده «حسن بن
 خالد برقی» است، در صورتی که
 راویان تفسیر منسوب به امام حسن
 عسکری (ع) علی بن محمد بن سیار و
 یوسف بن محمد بن زیاد هستند و نام
 «حسن بن خالد» نیز در هیچ یک از
 اسناد تفسیر وجود ندارد، علاوه بر آن
 که به گفته شیخ آقا بزرگ تهرانی این
 راوی عادتاً نمی توانسته زمان امام
 عسکری (ع) را درک کند.^(۲)

ثانیاً تعداد مجلدات این تفسیر ۱۲۰
 جلد است، در حالی که تفسیر
 العسکری از یک جلد هم تجاوز نکرده
 است. از این رو، بزرگانی چون محقق
 داماد، علامه محمد تقی شوشتری و
 شیخ آقا بزرگ تهرانی چنین اظهار
 داشته اند که تفسیر نام برده تفسیر
 امام هادی (ع) است؛ چنانکه محقق
 شوشتری گفته است:

«اقول الظاهر أن تفسیر العسکری
 الذی رواه البرقی هذا - كما قال ابن
 شهر آشوب - غیر التفسیر العسکری
 المعروف فی ایدی الناس.» (شوشتری
 ۱۴۱۵: ج ۳، ۲۲۸)

البته گفتنی است که لقب عسکری، از
 القاب مشترک میان امام هادی و امام

حسن عسکری (ع) است، در نتیجه
 تعبیر «تفسیر العسکری» که در معالم
 العلماء به کار رفته، بر امام هادی (ع)
 قابل تطبیق است، چنانکه شیخ آقا
 بزرگ تهرانی گفته است:

«و الظاهر أن المراد من العسکری هذا
 هو الامام الهادی (ع) الملقب بصاحب
 العسکر و بالعسکری ایضاً.» (آقا
 بزرگ تهرانی ۱۴۰۳: ج ۴، ۲۸۴)

اما درباره تفسیر امام هادی (ع) نکات
 دیگری نیز وجود دارد، از جمله: ۱.

غیر از کتاب معالم العلماء، در هیچ
 یک از کتب رجالی به این تفسیر اشاره
 ای نشده است. ۲. شیخ طوسی در
 رجال خود «حسن بن خالد برقی» را
 در زمره کسانی ذکر کرده که از هیچ
 یک از ائمه معصومین (ع) مستقیماً
 روایت نقل نکرده است. ۳. ابن شهر
 آشوب در کتاب «مناقب آل ابی
 طالب» روایاتی به نقل از تفسیر
 العسکری ذکر کرده است که در تفسیر
 موجود نیز به چشم می خورد. ۴.
 محدث نوری در خاتمه مستدرک
 الوسائل، تفسیر العسکری معروف و
 تفسیر «حسن بن خالد برقی» را یکی
 شمرده است.

■ ظهور دیدگاه‌های متفاوت

به دنبال اظهار نظر ابن غضائری در الضعفاء، دیگر رجال شناسان و صاحب نظران شیعه نیز دیدگاه‌های متفاوتی درباره صحت انتساب تفسیر العسکری و توثیق یا تضعیف راویان آن مطرح نمودند که مهمترین و اساسی ترین آنها دو نظریه است:

الف) تضعیف محمد بن قاسم استر آبادی و جعلی بودن تفسیر؛ ب) توثیق مفسر استر آبادی و اعتبار تفسیر.

عمده ترین دلیل کسانی که این تفسیر را بی اعتبار می شمارند، ضعف استناد آن است. اینان معتقدند که بعضی از راویان تفسیر (محمد بن قاسم استر آبادی) ضعیف بوده و بعضی دیگر (علی بن محمد سیار و یوسف بن محمد بن زیاد) مجهول هستند. علاوه بر آنکه ضعف محتوا و مخالفت روایات تفسیر با قرآن و مسلمات تاریخ (بلاغی ۱۴۰۶: ص ۵۰) و ذکر معجزات عجیب (شوشتری ۱۴۰۱: ج ۱، ۱۵۳) را دلیل دیگری بر جعلی بودن این تفسیر می دانند.

در مقابل گروه دیگری از بزرگان بر این باورند که نقل های بسیار شیخ صدوق از محمد بن قاسم استر آبادی،

دلیل محکمی بر توثیق وی و دیگر راویان تفسیر است و حتی بعضی گفته اند: کرامات و معجزات منقول در این تفسیر از اسرار و لطائف اهل بیت(ع) است و هر کس اندک ارتباطی با کلام ائمه اظهار(ع) داشته باشد این تفسیر را از معصوم می داند. (مجلسی ۱۳۷۶: ج ۰۷، ۵۳۲)

■ ادله مخالفان

همان گونه که بیان شد، مخالفان تفسیر از دو جهت این کتاب را مورد انتقاد قرار داده اند: یکی از جهت سند کتاب و دیگری از جهت محتوا. اما اشکال آنان در سند خود به دو قسم قابل تفکیک است: یکی تضعیف محمد بن قاسم، و دیگری مجهول بودن دو راوی پس از وی که در واقع کاتبان تفسیر بوده اند. از این رو، شایسته است که هر یک از این اشکالات را جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.^(۳)

✓ دلیل اول: اشکال در سند

الف) تضعیف محمد بن قاسم استر آبادی

ابن غضائری در کتاب الضعفاء در ذیل نام «محمد بن قاسم استرآبادی» می نویسد:

قابل استناد است؛ چنان که سرگذشت کتاب، خود گواه بر این امر است.

۲. اشکالات کلام ابن غضائری

با کمی تأمل در سخن ابن غضائری، متوجه می شویم که وی در این کلام، دچار اشتباهاتی شده است که مانع قبول گفتار وی درباره محمد بن قاسم استرآبادی می شود. این اشکالات از این قرار است:

■ اشکال اول: تضعیف محمد بن قاسم

استرآبادی

اولین اشکال کلام ابن غضائری، ادعای ضعف و کذب درباره مفسر استرآبادی است:

«محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادی روی عنه ابو جعفر ابن بابویه، ضعیف کذاب.» (ابن غضائری ۱۳۸۰: ص ۹۸) برای قضاوت درباره این کلام، توجه به دو نکته ضروری است؛ اول آنکه محمد بن قاسم استرآبادی از مشایخ حدیثی شیخ صدوق (ره) بوده و شیخ صدوق نیز روایات فراوانی از وی نقل نموده است؛ دوم آنکه در بسیاری از مواردی که شیخ صدوق از استاد خود روایتی نقل کرده است، پس از ذکر نام او عبارت «رحمه الله» و یا «رضی الله عنه» به کار برده است. اینک با توجه

«محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادی، روی عنه ابو جعفر ابن بابویه، ضعیف کذاب، روی عنه تفسیراً یرویه عن رجلین مجهولین أحدهما يعرف بیوسف بن محمد بن زیاد و الآخر علی بن محمد بن سیار عن أبیهما عن ابی الحسن الثالث و التفسیر موضوع عن سهل الدیاجی عن أبیه بأحادیث من هذه المناکیر.» (ابن غضائری ۱۳۸۰: ص ۹۸)

◆ نقد و بررسی

نخستین دلیلی که مطرح گردید، از دو اشکال عمده خالی نیست: اول آنکه کتابی که با استناد بر آن، حکم به

تضعیف محمد بن قاسم شده است (الضعفاء)، خود مورد تردید بوده و بزرگان علم رجال آن را غیر قابل اعتماد شمرده اند و دوم آنکه در این سخن ابن غضائری اشتباهاتی وجود دارد که با وجود آنها، قبول ادعای وی ممکن نیست.

۱. بررسی کتاب الضعفاء

هر چند درباره کتاب الضعفاء و اعتبار آن، دیدگاههای مختلفی مطرح شده است، اما بنابر اعتقاد بیشتر صاحب نظران علم رجال و حدیث، این کتاب معتبر نبوده و مطالب آن غیر



به این دو نکته باید گفت: از نسبت دادن صفت «کذاب» به محمد بن قاسم، یکی از این دو امر لازم می آید: یا اینکه شیخ صدوق - که مقدم بر ابن غضائری نیز بوده - از کذاب بودن شیخ و استاد خود اطلاعی نداشته است و یا آنکه اطلاع داشته و در عین حال به او اعتماد کرده است. پر واضح است که هر دو صورت این احتمال منتهی است؛ چرا که عظمت و جلالت شیخ صدوق (ره) به قدری است که نمی توان هیچ یک از این دو احتمال را در حق وی پذیرفت، بخصوص آنکه شیخ طوسی در ستایشی کم نظیر وی را چنین معرفی کرده است: «محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، یکنی أبا جعفر کان جلیلاً حافظاً للأحادیث بصیراً بالرجال ناقداً للأخبار لم یر فی القمیین مثله فی حفظه وکثرة علمه، له نحو من ثلاثمائة مصنف.» (شیخ طوسی ۱۴۱۷: ص ۲۳۷)

به دیگر سخن، اعتقاد و اعتماد ما نسبت به شخصیت شیخ صدوق (ره)، ملاک عدم پذیرش کلام ابن غضائری به حساب می آید.

■ اشکال دوم: نسبت تفسیر به امام هادی (ع)

دومین اشتباه کلام ابن غضائری این است که وی این تفسیر را به ابوالحسن الثالث، امام هادی (ع) نسبت داده است، در حالی که بحث بر سر تفسیر امام حسن عسکری (ع) است؛ «روی عنه تفسیراً یرویه عن رجلین مجهولین ... عن ابوالحسن الثالث (ع)» (ابن غضائری ۱۳۸۰: ص ۹۸) در این میان، علامه شوشتری در مقام توجیه این اشکال برآمده و گفته است:

«فیمکن أن یكون منشأ وهمه اشتراک «الهادی» بین الهادی و ابنه الحسن (ع)؛ ممکن است که علت اشتباه ابن غضائری، اشتراک لقب «الهادی» بین امام هادی و فرزندش امام حسن عسکری (ع) باشد.» (شوشتری ۱۴۰۱: ج ۱، ۲۱۳)

■ اشکال سوم: ادعای جعل توسط «سهل دیباجی»

اشتباه دیگر کلام ابن غضائری، ادعای جعل تفسیر و نسبت آن به «سهل بن احمد دیباجی» است که ادعای غریب و بی دلیلی است؛ چرا که اولاً، میان سهل دیباجی و تفسیر امام (ع) هیچ گونه ارتباط و مناسبتی وجود ندارد و

الرجل اعلی بن محمد بن سیاراً و زمیله یوسف بن محمد بن زیاد و کلاهما مجهول الحال.» (خوبی ۱۴۰۳: ج ۱۲، ۱۴۷)

❑ دلیل دوم: اشکال در متن تفسیر دومین انتقادی که از سوی مخالفین تفسیر مطرح گردید، ضعف محتوا و وجود روایات نادرست در این تفسیر است؛ چنان که محقق شوشتری می نویسد:

«یشهد لافترائها علیه و بطلان نسبتها الیه... سبر اخباره فنراها واضحة البطلان مختلقة بالعیان.» (شوشتری ۱۴۰۱: ج ۱، ۱۵۲)

همچنین آیه الله خوئی(ره) گفته است: «هذا مع أن الناظر فی هذا التفسیر لا یشک فی أنه موضوع و جل مقام عالم محقق أن یکتب مثل هذا التفسیر فکیف بالامام(ع)؛ کسی که در این تفسیر نظر بیندازد، هیچ شکی در جعلی بودن آن نمی کند، مقام یک عالم محقق بالاتر از آن است که چنین تفسیری بنویسد، چه رسد به این که امام(ع) این سخنان را گفته باشد.» (خوبی ۱۴۰۳: ج ۱۲، ۱۴۷)

اما آن دسته از کسانی که داعیه اعتبار تفسیر را داشته اند، در مقام دفاع از

او در هیچ یک از اسناد تفسیر واقع نشده است؛ چنان که آیه الله خوئی(ره) در این باره گفته است:

«إن المذكور فی کلام ابن غضائری و العلامة " أن التفسیر موضوع عن سهل الدیباجی عن أبیه بأحدیث من هذه المناکیر" هذه العبارة لا نعرف لها معنی محصلاً، فإن سهلاً لم یقع فی سند هذا التفسیر.» (خوبی ۱۴۰۳: ج ۱۷، ۱۵۷)

ثانیاً، مقتضای جاعل بودن سهل دیباجی این است که وی شخصی مذموم و متهم باشد، در حالی که غیر از ابن غضائری، دیگر رجالیون وی را ستوده اند؛ چنان که وحید بهبهانی او را «ثقه موثق» و علامه مجلسی وی را «حسن» شمرده است.

ب) جهالت «علی بن محمد بن سیار» و «یوسف بن محمد بن زیاد»

دومین اشکالی که در خصوص سند تفسیر مطرح شده است، مجهول بودن دو راوی پس از مفسر استرآبادی است که در واقع ناقلان اصلی تفسیر بوده اند؛ چنان که آیه الله خوئی(ره) گفته است:

«التفسیر المنسوب الی الامام العسکری(ع) انما هو بروایة هذا

تفسیر تأویلات و توجیهاتی را بیان کرده اند، لکن کثرت روایاتی که مخالف باورهای دینی بوده و با مسلمات عقل و سنت و تاریخ منافات دارد، به قدری است که حتی با وجود توجیهات بیان شده نیز نمی توان از آنها چشم پوشید. جدای از آنکه بیشتر پاسخ هایی که ارائه شده با تکلف همراه بوده و قانع کننده نمی باشد.

جالب آنکه، مرحوم محدث نوری که خود یکی از مدافعین سرسخت تفسیر است و بحث مفصلی را در خاتمه «مستدرک الوسائل» به این موضوع اختصاص داده است، به وجود برخی از مطالب غیر مرسوم و غریب در این تفسیر اعتراف کرده است:

«نعم فیه بعض المعاجز الغریبه و القصص الطویلہ التی لا توجد فی غیره و عدها من المنکرات یوجب خروج جمله من الکتب المعتمده عن حریم حد الاعتبار.» (محدث نوری: ج ۲۳، ۱۹۶)

◆ ادله موافقان

در مقابل گروه مخالفان تفسیر، دسته دیگری از عالمان و صاحب نظران نیز وجود دارند که قایل به اعتبار تفسیرند و از انتساب آن به امام حسن

عسکری(ع) حمایت کرده اند. برخی از این بزرگان عبارتند از: علامه محمد تقی مجلسی در روضه المتقین و لوامع صاحبقرانی، علامه محمد باقر مجلسی در بحار الانوار، شیخ حر عاملی در وسایل الشیعه، محدث نوری در مستدرک الوسایل و شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعه. با مطالعه سخنان این گروه از بزرگان، متوجه می شویم که اینان در اثبات مدعای خود، به دو مسئله استناد جسته اند.

الف) رد تضعیفات ابن غضائری
برخی از کلماتی که از سوی موافقان تفسیر نقل شده، واکنشی است که نسبت به تضعیف ابن غضائری درباره «محمد بن قاسم استرآبادی» نشان داده اند. آنان با بی اعتبار خواندن تضعیفات ابن غضائری، سخن وی در مورد مفسر استرآبادی را نپذیرفته و ادعای جعلی بودن تفسیر را باطل دانسته اند؛ چنان که علامه محمد تقی مجلسی گفته است:

« این حدیث (حدیث تلبیه) مأخوذ است از تفسیر حضرت امام حسن عسکری(ع) که صدوق به سه واسطه از آن حضرت روایت می کند و با استادش که محمد بن قاسم است،

معاشرت داشته است... و یقیناً او آعرف بوده است به حال ایشان از ابن غضائری که علماً صریحاً توثیقش نکرده اند و حال او بر ما ظاهر نیست، بلکه ظاهر این است که ورع نداشته است و گفته است که مفسر استرآبادی کذاب است... و به غیر از معصوم که جرم تواند کرد که این تفسیر موضوع است.» (مجلسی ۱۳۷۶: ج ۷، ۵۳۳)

همچنین سید حسین بروجردی در کتاب الصراط المستقیم گفته است:

«و التفسیر المنسوب الی الامام الحسن بن علی العسکری (ع)... و شهرته بین الامامیه و تلقیهم له بالقبول و ایرادهم اخباره فی کثیر من الکتب و الاصول، یکفینا مؤنه التأمل فی احوال رجاله فضلاً عن الاصفاء الی قدح من یقدح فیہ من المحدثین سیما مع کون الاصل فی ذالک هو ابن الغضائری الذی لا یکاد یسلم من طعنه جلیل.» (نک: استادی ۱۳۶۴:

ص ۱۲۹)

ب) اعتماد صدوق (ره) بر مفسر استرآبادی

اما عمده ترین مسئله ای که موافقان تفسیر بر آن تأکید نموده و آن را دلیل بر اعتبار تفسیر شمرده اند، اعتماد

صدوق (ره) بر شیخ و استاد خود «محمد بن قاسم استرآبادی» است. اما این مسئله (اعتماد صدوق بر مفسر استرآبادی) ادعایی است که به دلیل و بینه نیاز دارد، به همین جهت موافقان سه شاهد و قرینه را مطرح کرده و بدان استناد جسته اند: ۱. نقل های بسیار صدوق (ره) از محمد بن قاسم استرآبادی؛ ۲. ترجم و ترضی شیخ صدوق بر وی؛ ۳. نقل حدیث در کتاب «من لا یحضره الفقیه».

◆ نقد و بررسی

در مورد سه شاهدی که در خصوص اعتماد صدوق (ره) بر مفسر استرآبادی عنوان گردید، باید اظهار داشت: گرچه هر یک از این موارد صحیح بوده و می توان دلالت آن را بر اعتماد صدوق پذیرفت، لکن با توجه به این که موضوع اصلی بحث، انتساب تفسیر به امام حسن عسکری (ع) است، این مسائل اموری نیستند که بتوان با استناد بر آنها انتساب تفسیر را اثبات نمود و یا حتی تردید حاصل در این مسئله را زدود؛ چرا که این قراین تنها نسبت به جایگاه حدیثی مفسر استرآبادی گویا هستند و دیگر نسبت به صحت و یا عدم صحت انتساب

تفسیر دلالتی ندارد؛ علاوه بر آنکه غایت دلالت «کثیر الروایه» بودن محمد بن قاسم استرآبادی، قبول روایات اوست^(۸) و نهایت دلالت «ترحم و ترضی» یاد شده نیز مدح و جلالت راوی است^(۹) و دیگر دلالتی بر وثاقت مفسر استرآبادی ندارند، چه رسد به اثبات انتساب تفسیر. چنان که آیه الله خوینی گفته است:

« نعم لا یبعد دعوی أن الصدوق كان معتمداً علیه [محمد بن قاسم] لروایته عنه فی الفقیه المؤید بترضیه و ترجمه علیه کثیراً و لکن اعتماد الصدوق لا یکشف عن الوثاقه و لعله کان من جهه أصله العداله.» (خوینی ۱۴۰۳: ج ۱۷، ۱۵۷)

اما در مورد نقل حدیث در «کتاب من لا یحضره الفقیه» (شیخ صدوق ۱۴۰۴: ج ۲، ۳۲۷) نیز باید گفت که این مسئله هم نمی تواند انتساب تفسیر به امام(ع) را اثبات کند؛ زیرا نه تنها در کتاب من لا یحضره الفقیه، بلکه در هیچ یک از کتبی که شیخ صدوق از مفسر استرآبادی روایت نقل کرده است، به مأخذ و مصدر خود اشاره ای نکرده و نامی از تفسیر نبرده است، لذا چگونه و با کدام دلیل

می توان ادعا نمود که وی آن روایات را از تفسیر العسکری نقل کرده است؟! علاوه بر اینکه به استناد برخی شواهد، مصدر شیخ صدوق در این روایات، غیر از تفسیر العسکری بوده است، زیرا بر خلاف آن چه که در سند تفسیر آمده است -- و راویان اصلی تفسیر «علی بن محمد بن سیار» و «یوسف بن محمد بن زیاد» معرفی شده اند -- در تمام اسنادی که شیخ صدوق از مفسر استرآبادی نقل کرده است، ناقلان حدیث پدران دو راوی مزبور بوده اند!

«و روی لی محمد بن القاسم الاسترآبادی عن یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار عن أبویهما عن الحسن بن علی(ع) ...» (شیخ صدوق ۱۴۰۴: ج ۲، ۳۲۷ و نیز نک: ۱۳۶۱: ص ۲۴؛ و ۱۳۵۷: ص ۴۷؛ و ۱۳۸۶: ج ۲، ۴۱۶؛ و ۱۳۷۸: ج ۱، ۱۳۷؛ و ۱۴۰۳: ج ۲، ۳۵۹)

و این تفاوت سند بین منقولات شیخ صدوق و تفسیر العسکری گواه بزرگی است بر این که مصدر روایات صدوق غیر از تفسیر موجود است. البته برخی از صاحب نظران این اختلاف سند را توجیه کرده و گفته اند:

اشتباهات و اشکالاتی که در بیشتر روایات تفسیر وجود دارد، به چشم نمی خورد؛ چنان که علامه شوشتری در این باره گفته است: «إن ما نقله الصدوق فی کتبه غیر ما فیہ من الامور الباطله و لیس فیها مناکیر معلومه فلعله نقل عن غیر الکتاب الموجود بأیدینا و کذالک ما نقل عنه الاحتجاج.» (شوشتری ۱۴۰۱: ج ۱، ۲۱۳)

◆ شواهد دیگر

جدای از آنچه گذشت، قراین دیگری نیز وجود دارد که نظریه عدم صحت انتساب تفسیر العسکری به امام(ع) را تقویت می کند:

۱. طبق گفته دو راوی تفسیر در مقدمه کتاب، آنان در مدت هفت سال خدمت امام عسکری(ع) می رسیدند و تفسیر را می نوشتند در حالی که به اتفاق کتب تاریخ و سیره، مدت امامت حضرت شش سال بیشتر نبوده است. (۱۰) حال معلوم نیست که چگونه این دو راوی یک سال بیشتر از دیگران امام(ع) را درک کرده اند!

جدای از آن که چنین مؤانست و مصاحبتی اقتضا می کند که این دو راوی، از راویان مشهور و اصحاب

«و غیر بعید آن تکون کلمه «عن ابویهما» فی هذه الموارد من زیاده النسخ او أن جمله «و کانا من الشیعه» ساقطه قبل کلمه عن ابویهما.» (خویی ۱۴۰۳: ج ۱۷، ۱۵۷)

لکن به روشنی پیداست که هر دو احتمال، سست و ضعیف است؛ چرا که اولاً، عبارت «عن ابویهما» تنها در یک یا چند سند نیامده است که بگوییم ناسخین آن را اضافه کرده اند، بلکه در

تمام اسنادی که شیخ صدوق(ره) از این راویان نقل کرده است - نزدیک به ۲۸ حدیث - عبارت «عن ابویهما» وجود دارد و احتمال زیادی در این تعداد سند، امری غریب و دور از ذهن است و ثانیاً، جمله «و کانا من الشیعه الامامیه» در کل این ۲۸ مرتبه تنها در دو مورد (نک: شیخ صدوق ۱۳۵۷: ۲۳۰؛ و ۱۳۶۱: ص ۴) آمده است، لذا بسیار بعید است که این جمله در ۲۶ مرتبه ساقط شده باشد.

و بالاخره آخرین شاهد بر این که مأخذ شیخ صدوق در این روایات تفسیر العسکری نبوده، این است که در هیچ یک از منقولات شیخ صدوق(ره) روایتی که دارای اضطراب و اختلال باشد، دیده نمی شود و آن



سرشناس امام(ع) باشند، در صورتی که خلاف این امر صورت گرفته و هیچ یک از بزرگان و رجال شناسان شیعه، نامی از آنان نبرده اند؛ چنان که حتی شیخ طوسی(ره) که در رجال خود عهده دار معرفی اصحاب ائمه(ع) بوده است، نامی از این دو راوی به میان نیاورده است، با آن که این دو راوی حداقل در آثار شیخ صدوق به ویژه «کتاب من لایحضره الفقیه» از امام عسکری(ع) روایت نقل کرده اند و بدون شک دسترسی به این کتاب برای شیخ طوسی میسر بوده است.

۲. دوران حیات امام عسکری(ع) مقارن با دوران حضور برخی از عالمان و محدثان بزرگ شیعه همچون علی بن ابراهیم قمی (صاحب تفسیر قمی) و محمد بن مسعود عیاشی (صاحب تفسیر عیاشی) بوده است. با این همه، هیچ یک از این بزرگان با تمام تبعی که در آثار و منابع شیعه داشته اند، نامی از تفسیر العسکری نبرده و حتی از هیچ یک از راویان تفسیر، روایتی نقل ننموده اند.

۳. امام حسن عسکری(ع) در دوره ای به سر می بردند که با فشارها و محدودیت های شدیدی از سوی

خلفای عباسی مواجه بودند، از جمله چون عباسیان دریافته بودند که مهدی موعود از نسل ایشان است، نظارت و کنترل بیشتری نسبت به زندگی امام(ع) داشتند و حتی آن حضرت را ناگزیر ساختند که هر هفته روزهای دوشنبه و پنجشنبه در دربار حاضر شود. (شیخ طوسی ۱۴۱۱: ص ۲۱۵) از این رو، ارتباط شیعیان و دوستان امام(ع) با آن حضرت به گونه ای نبود که هر کس بتواند به راحتی با آن حضرت ملاقات داشته باشد، بلکه این ارتباط بسیار محدود بود؛ چنان که حتی «عثمان بن سعید عمری» - که از نزدیکترین یاران امام(ع) بود - در هیئت روغن فروش فعالیت می کرد و از این طریق وجوهات شیعیان امام عسکری(ع) را در ظرف ها و مشک های روغن قرار داده، به حضور امام می برد. (شیخ طوسی ۱۴۱۱: ص ۲۱۴) اینک با توجه به چنین شرایط حساس و فوق العاده ای، چگونه آن دو راوی می توانستند در تمام دوران امامت امام(ع) با ایشان ارتباط نزدیک داشته باشند؟! جدای از آنکه در برخی مقاطع، حضرت به دستور خلیفه وقت بازداشت شده و در

راویان «املاء» کردند، نادرست است و چنین تفسیری از جانب امام(ع) صادر نشده است. اما این سخن برخلاف آنچه که برخی از مخالفان تفسیر ابراز داشته اند - بدان معنا نیست که تمام روایات موجود در این کتاب جعلی و ساختگی است، بلکه احادیث معتبری که با ذکر در دیگر منابع روایی نیز تأیید شده است، در این کتاب وجود دارد، لکن برای شناخت این احادیث از دیگر روایات نادرست و تمیز صحیح از سقیم آن، نیاز به بررسی سندی و متنی است.

زندانیان به سر می بردند. (مجلسی ۱۴۰۴: ج ۵، ص ۳۰۳) و شگفت آن که با وجود این همه موانع، آن دو راوی ادعا کرده اند که در طول هفت سال نگارش تفسیر، هر روز خدمت امام(ع) می رسیدند و بخشی از تفسیر را می نوشتند: «... فکتبنا فی مده مقامنا عنده و ذلك سبع سنين نكتب فی كل يوم منه مقدار ما ننشط له.» (العسکری ۱۴۰۹: ص ۱۲)

نتیجه بحث

بنابراین، باید اذعان داشت که انتساب تفسیر به امام حسن عسکری(ع) با این بیان که امام(ع) آن را به دو تن از

المخصال، جامعه مدرسی، قم، مشیبه فقیه، تحقیق: محمد جعفر شمس الدین، دارالتعارف، بیروت.

شیخ طوسی، محمد بن حسین (۱۴۱۱ ق)، کتاب النیه، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.

شیخ طوسی، محمد بن حسین (۱۴۱۷ ق)، الفهرست، تحقیق: مؤسسه نشر الفقاهه، قم.

علامه حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱ ق)، خلاصه الاقوال فی معرفه احوال الرجال، دار الفکر، قم.

قرشی، باقر الشریف، حیاة الامام الهادی(ع)، دار الکتب الاسلامی، قهیا، عنایه الله (۱۳۶۴ ق)، مجمع الرجال، مؤسسه اسماعیلیان، قم.

کلیبانی اصمغانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۰ ش)، الرسالة الرجالیة، دارالحديث، قم.

مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، منشورات المرکز لدراسه جاب سگی، نجف اشرف.

مجلسی، محمد تقی (۱۳۷۴ ش)، لواع صاحبقرانی، اسماعیلیان، قم.

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ ق)، بحار الأنوار، مؤسسه الوفا، بیروت.

محدث نوری، میرزا حسین، مستدرک الرسائل، مؤسسه آل البیت، قم.

میرداماد، محمد باقر استرآبادی (۱۳۸۰ ش)، الروایع السامویه، دارالحديث، قم.

مقالات:

استادی، رضا (۱۳۶۴ ش)، رساله ای پیرامون تفسیر امام حسن عسکری، مجله نور علم، شماره اول.

بلاغی، محمد جواد (۱۴۰۶ ق)، رساله حول التفسیر، مجله نور علم، دوره دوم، شماره اول.

طیلسی، نجم الدین (۱۳۸۳ ش)، پژوهشی پیرامون تفسیر امام، مجله فرهنگ کوثر، سال هفتم، قم، ۶۰.

آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن (۱۴۰۳ ق)، الذریعه الی تصانیف الشیعه، دار الأنوار، بیروت.

ابن داود حلی، حسن بن علی (۱۳۸۳ ق)، رجال ابن داود، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

ابن عسکری، احمد بن حسین (۱۳۸۰ ش)، الصفاه، تحقیق: سید محمد رضا الحلالی، دارالحديث، قم.

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۳۸۰ ق)، معالم العلماء، المطبعة الحیدریه، نجف اشرف.

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی (۱۴۱۲ ق)، صاف آل ابی طالب، دار الأنوار، بیروت.

استرآبادی، میرزا محمد بن علی، منهج المقال فی تحقیق احوال الرجال، مؤسسه آل البیت، قم.

اردبیلی، محمد بن علی (۱۴۰۳ ق)، جامع الروای، مکتبه آیه الله المرعشی، قم.

العسکری، حسن بن علی (ع) (۱۴۰۹ ق)، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، مدرسه الامام المهدي، قم.

قرشی، سید مصطفی (۱۴۱۸ ق)، نقد الرجال، مؤسسه آل البیت، قم.

حر العاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، تحقیق: سید محمد رضا الحلالی، مؤسسه آل البیت، قم.

خوری، سید ابوالقاسم (۱۴۰۳ ق)، معجم رجال الحديث، دار الزهراء، بیروت.

شوشتری، محمد تقی (۱۴۰۱ ق)، الاخبار الدخیله، مکتبه الصادق، تهران.

شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۵۷ ش)، التوحید، انتشارات جامعه مدرسی، قم؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.

معانی الاخبار، انتشارات جامعه مدرسی، قم. ؛ عیون اخبار الرضا، انتشارات جهاد، تهران. ؛ علل الشرایع، مکتبه الداوری، قم.